

مقالات



پڙهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تابندگی کلام امیرمؤمنان(ع) در شعر فردوسی

دکتر جلیل تجلیل^۱

چکیده

فروغ بلاغت و معارف کلام علی(ع) در نهج‌البلاغه، این پدیده جاودان نیز تجلی یافته است، همچنین در آینه شعر فردوسی نیز تابش و انعکاس آشکار داشته است. در این مقاله به قلمها و بخشهایی از این نقش آفرینی و اثرگذاری می‌پردازیم.

واژه‌های کلیدی: معرفت کردگار، بندگی و ایمان به خدا، آفرینش انسان، رستاخیز، پیامبر اسلام(ص)، عترت او، دنیا، ستم، نیکوکاری، قضا و قدر، مرگ، نیایش، و امید.

وصف آفریدگار و آفرینش

کنجکاوای در آفرینش و مطالعه آیات هستی و گواهی به ذات یگانه پروردگار و خستونی برآمده از دل در جای جای شاهنامه به اجمال و تفصیل دیده می‌شود و فردوسی را سخنوری یکتاپرست و خداپژوه در این کتاب می‌بینیم. در همه موارد، ابتدا شعر فردوسی و بعد کلام حضرت امیر (ع) می‌آید:

به نام خداوند جان و خرد	کزین برتر اندیشه برنگذرد
خداوند نام و خداوند جان	خداوند روزی ده رهنمائی
خداوند کیهان و گردان سپهر	فروزنده ماه و ناهید و مهر
ز نام و نشان و گمان برترست	نگارنده بر شده گوهرست
بدین آلت و رای و جان و روان	ستود آفریننده را چون توان؟

به هستیش باید که خستو شوی
پرستنده باشی و جوینده راه
از این پرده برتر سخن گاه نیست

ز گفتار بیکار یک سو شوی
به فرمانها ژرف کردن نگاه
به هستیش اندیشه را راه نیست
(فردوسی، ۱۳۴۰، ج ۱، ص ۳-۴)

بر آن آفرین کو جهان آفرید
که آرام از ویست و هم کار ازو
سپهر و زمان و زمین آن اوست
ز خاشاک ناچیز تا عرش راست
جز او را مخوان کردگار جهان

زمین و زمان و مکان آفرید
هم آغاز از ویست هم کار ازو
کم و بیش گینی به فرمان اوست
سراسر به هستی او بر گواست
شناسنده آشکار و نهان
(همان، ج ۵، ص ۵۱)

دو گیتی پدید آمد از کاف و نون
بر آن دادگر کو جهان آفرید
سپهری که بینی بدین سان روان
بباشید به فرمان او هر چه خواست

چرا نه به فرمان او نه در نه چون
همان آشکار و نهان آفرید
توانا و دانا جز او را مخوان
همه بندگانیم و او پادشاست
(همان، ص ۴۹)

ز آغاز باید که دانی درست
که یزدان ز ناچیز چیز آفرید
وزو مایه گوهر آمد چهار
یکی آنشی پرشده تابناک
نخستین که آتش ز جنبش دمید
وزان پس ز آرام سردی نمود
چو این چار گوهر به جای آمدند
پدید آمد این گنبد تیزرو

سرمایه گوهران از نخست
بران تا توانایی آمد پدید
برآورده بی رنج و بی روزگار
میان باد و آب از بر تیره خاک
ز گرمیش پس خشکی آمد پدید
ز سردی همان باز تری فزود
ز بهر سپنجی سرای آمدند
شگفتی نماینده نو به نو
(همان، ج ۱، ص ۵)

این ابیات، که بر تارک اوراق شاهنامه می درخشند، نشانی است از اوصاف خداوند که در جای جای نهج البلاغه به ویژه در خطبه آغازین آن در توحید و یاد کرد صفات باری تعالی و آفرینش هستی - آمده است و اینک عباراتی از آن نقل می شود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ وَلَا يُحْصِي نِعْمَاتَهُ ... فَطَرَ الْغُلَاقِ
بِقُدْرَتِهِ وَنَشَرَ الرِّيحَ بِرَحْمَتِهِ ...

أَنْشَأَ الْخَلْقَ إِنْشَاءً وَابْتَدَأَهُ ابْتِدَاءً بِمَا رَوَيْتُهُ أَجَالَهَا وَلَا تَجْرِبَةُ اسْتِقْدَامِهَا... ثُمَّ
أَنْشَأَ سُبْحَانَهُ فَتَقَى الْأَجْوَاءَ وَشَقَّ الْأَرْجَاءَ وَسَكَّنَكَ الْهَوَاءَ فَأَجْرَى فِيهَا مَاءً
مُتَلَاطِمًا تَبَارَهُ... حَمَلَهُ عَلَى مَتْنِ الرِّيحِ الْعَاصِفَةِ...

فَرَقَعَهُ فِي هَوَاءٍ مُتَفَيِّقٍ وَجَوٍّ مُتَفَيِّقٍ فَسَوَى مِنْهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ جَعَلَ سُلَّالَهُنَّ مَوْجًا
مَكْفُوفًا وَغُلْبَاتُهُنَّ سَفًّا مَحْفُوفًا وَسَكَّنَا مَرْفُوعًا...

ثُمَّ جَمَعَ سُبْحَانَهُ مِنْ حَزْنِ الْأَرْضِ وَسَهْلَيْهَا... تَرَبُّتًا سَنَّهُا بِالنَّاءِ حَتَّى خَلَصَتْ وَ
لَا طَهًا بِالْبَلَّةِ حَتَّى لَزَبَتْ... ثُمَّ نَفَعَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثَلَتْ إِنْسَانًا...

ثُمَّ أَسْكَنَ سُبْحَانَهُ آدَمَ دَارًا أَرْضَهُ لَهَا هَيْشَتَهُ وَآمَنَ فِيهَا مَحَلَّتَهُ وَحَذَرَهُ إِبْلِيسَ
وَ عَدَاوَتَهُ ... سپس خدای را که سخنوران در ستودن او بمانند و شمارگران
شمردن نعمتهای او ندانند... به قدرتش خلاق را بیافرید، و به رحمتش بادها
را بپراکنید...

آفرینش را آغاز کرد و آفریدگان را به یک بار پدید آورد، بی آنکه اندیشه‌ای
به کار برد، یا از آزمایشی سودی بردارد... سپس خدای پاک فضاهای
شکافته و کرانه‌های کافته و هوای به آسمان و زمین راه یافته را پدید آورد،
و در آن آبی روان کرد. آبی که موجهای آن یکدیگر را می‌شکست... باد را
بفرمود تا آب خروشنده را بگرداند و موج دریا را برانگیزاند...

پس خدا آن کف را در فراخ هوا و گسترده فضا بالا کرد، و از آن هفت
آسمان برآورد، فرودین آسمان موجی از سیلان بازداشته، زهرین سقفی
محفوظ، بلند و افراشته...

پس پاک خدای با عظمت، از زمین گونه‌گون طبیعت خاکی فراهم کرد... بر
آن خاک، آب ریخت تا پاک شد، و با تری محبت‌اش بیامیخت تا چسبناک
شد... پس از دم خود در آن دمید تا به صورت انسانی گردید...

پس خدای سبحان آدم را در خانه‌ای آرام داد، جایگاهی در امان و بی‌بیم، با زندگی فراخ و پر نعمت، و او را از شیطان بترسانید که دشمنی است لئیم. شهیدی، ۱۳۷۲، صص ۲-۴.

تک این عباراتِ مولای متقیان (ع) بلاغتی مناسب حال تفسیر و بیانی سرشار از آیات و احادیث دارد و فردوسی در آن ابیات از مفاهیم آن به زبان شعر و بیانی روشن‌گر سخن می‌گوید این اندیشهٔ خداجویی و یادِ پروردگار در سراسر شاهنامه تجلی دارد.

وصف پیامبر (ص)

در مرحلهٔ پسین ذکر پروردگار، توصیفِ پیامبر اکرم (ص) و پایگاه نبوت است که با چه عباراتی موزون و وثیقی در نهج‌البلاغه آمده و فردوسی از مفاهیم آن مدد گرفته و به سخن‌گستری پرداخته است:

جز او را مخوان کردگار جهان	شناسانده آشکار و نهان
وزو بر روان محمد درود	به یارانش بر هر یکی برفزود
سر انجمن بُد ز یاران علی	که خواندش پیمبر علی و ولی
همه پاک بودند و پرهیزگار	سخنهای او برگذشت از شمار

(فردوسی، همان، ج ۵، ص ۵۱)

تابندگی نهج‌البلاغه
در شعر فردوسی

۱۴

در خطبهٔ ۱۶۱ نهج‌البلاغه، وصفی به شکوه و در بلاغت و استواری برسان کوه بر روی خود گشاده می‌بینیم که خداوند، پیامبر اکرم (ص) را نور تابان و برهان نمایان و راهی پیدا و کتاب راهنما برانگیخت و خاندان او را بهترین خاندان و شجرهٔ او را بهترین شجره معرفی فرمود؛ درختی که شاخه‌هایش راست و میوه‌هایش همواره در دسترس است.

بَعَثَهُ بِالنُّورِ الْمُنِيِّ وَ الثُّرَّانِ الْجَلِيِّ وَ الْمِنَاجِ الْهَادِي وَ الْكِتَابِ الْهَادِي
أَسْرَتُهُ خَيْرُ أَسْرَةٍ وَ شَجَرَتُهُ خَيْرُ شَجَرَةٍ أَغْصَانُهَا مُتَدَلَّةٌ ... (او را برانگیخت با
نور رخشا، و برهان هویدا، و راه پیدا، و کتاب راهنما. خاندان او نیکوترین
خاندان است، و او بهترین درخت آن درختستان است. شاخه‌های آن راست،
و میوه‌های آن نزدیک و در دسترس همگان است؛ شهیدی، همان، خطبهٔ
۱۶۱، ص ۱۶۳).

ایمان

ایمان و نیایش از دل برآمده فردوسی به پیشگاه آفریدگار در اوج پیروزی و فرود تلخکامی همواره در شعر او می‌درخشد. به عنوان نمونه، حتی آنجا که رستم آماده کشتی گرفتن با افراسیاب آن پهلوان نامدار- پهلوانی نامدار می‌شود، فردوسی با تکیه بر دل‌بستگی به یزدان نیروبخش که آفریننده ماه و هور است، «کز وی‌ست پیروزی و دستگاه» چنین سروده است:

بدان تا بگردیم فردا یکی	ما به کشتی گراییم ما اندگی
بکوشم ببینیم که پیروز کیست	بدانم تا رای یزدان به چیست
کز وی‌ست پیروزی و دستگاه	همو آفریننده هور و ماه

(همان، ج ۲، ص ۷۹)

در نهج‌البلاغه نیز ایمان با روشن‌ترین مسیر و نورانی‌ترین چراغ نمایانده شده و با ایمان می‌توان به کردارهای شایسته راه برد و کارهای شایسته را راهنما و دلیل ایمان دانست.

و در خطبه ۱۵۶ نهج‌البلاغه می‌خوانیم:

سَبِيلٌ اَبْلُجٌ اَلْمِنْهَاجِ اَنْوَرُ اَلسَّرَاجِ قَبَالِاِيْمَانٍ يُسْتَدَلُّ عَلَي اَصْلَاحَاتٍ وَ
بِاَصْلَاحَاتٍ يُسْتَدَلُّ عَلَي اَلْاِيْمَانِ وَ بِالْاِيْمَانِ يُفْتَرُ اَلْعِلْمُ... (راهی است که
گشاده و روشن است. چراغش نورانی و پرتو افکن است. ایمان را بر
کرده‌های نیک دلیل توان ساخت، و از کردار نیک ایمان را توان شناخت. به
ایمان علم آبادان است؛ شهیدی، همان، خطبه ۱۵۶، ص ۱۵۵).

ایمان به خدا موجب پیدایش اعتقاد به آخرت و رستاخیز و معاد می‌شود و فردوسی در داستان رهانیدن فرنگیس به یاری پیران به باور دیرین خویش بر معاد تکیه دارد و به اینکه «پس از زندگی دوزخ آیین بود» اعتقاد و اعتماد داشته است:

ندانم که این گفته بد ز کیست	و زین آفریننده را رای چیست
کنون زو گذشتی به فرزند خویش	رسیدی به تیمار پیوند خویش
چو دیوانه از جای برخاستی	چنین خیره بد را بیماراستی
نجوید فرنگیس برگشته بخت	نه اورنگ شاهی نه تاج و نه تخت

به فرزند با کودکی در نهان درفشی مکن خویشتن در جهان
که تا زنده‌ای بر تو نفرین بود پس از زندگی دوزخ آیین بود

حضرت امیر (ع) در نهج‌البلاغه پایه و اساس ایمان را چنین معرفی می‌کند:

الإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ عَلَى الصَّبْرِ وَ الْيَقِينِ وَ الْقَدَلِ وَ الْجِهَادِ وَ الصَّبْرُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى الشُّوقِ وَ الشَّقِيهِ وَ الزُّهْدِ وَ التَّرَقُّبِ فَمَنْ اشْتَأَقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَلَّمَ عَنِ الشَّهَوَاتِ وَ مَنْ أَسْفَقَ مِنَ النَّارِ اجْتَنَّبَ الْمُحْرَمَاتِ وَ مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا اسْتَهَانَ بِالْمُصِيبَاتِ وَ مَنْ ارْتَقَبَ الْمَوْتَ سَارَعَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ الْيَقِينُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى تَبَصُّرِ الْفِطْنَةِ وَ تَأْوِيلِ الْحِكْمَةِ وَ مَوَاعِظَةِ الْعِبْرَةِ وَ سُنَّةِ الْأَوَّلِينَ فَمَنْ تَبَصَّرَ فِي الْفِطْنَةِ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ وَ مَنْ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ عَرَفَ الْعِبْرَةَ وَ مَنْ عَرَفَ الْعِبْرَةَ فَكَأَنَّهَا كَانَتْ فِي الْأَوَّلِينَ وَ الْقَدَلُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى غَايَسِ الْفَهْمِ وَ غَوْرِ الْعِلْمِ وَ زُهْرَةِ الْحُكْمِ وَ رِسَاخَةِ الْحِلْمِ فَمَنْ فُهِمَ عِلْمَ غَوْرِ الْعِلْمِ وَ مَنْ عِلْمَ غَوْرِ الْعِلْمِ صَدَرَ عَنْ شَرَائِعِ الْحُكْمِ وَ مَنْ حَلَّمَ لَمْ يُفْرِطْ فِي أَمْرِهِ وَ عَاشَ فِي النَّاسِ حَمِيدًا... (ایمان بر چهار پایه استوار است، بر شکیبایی، و یقین و داد و جهاد و شکیبایی را چهار شاخه است: آرزومند بودن، و ترسیدن، و پارسایی و چشم امید داشتن. پس آن که مشتاق بهشت بود، شهوتها را از دل زدود، و آن که از دوزخ ترسید، از آنچه حرام است دوری گزید، و آن که ناخواهان دنیا بود، مصیبتها بر وی آسان نمود، و آن که مرگ را چشم داشت، در کارهای نیک پای پیش گذاشت و یقین بر چهار شعبه است: بر بینایی زیرکانه، و دریافت عالمانه و پند گرفتن از گذشت زمان و رفتن به روش پیشینیان. پس آن که زیرکانه دید حکمت بر وی آشکار گردید، و آن را که حکمت آشکار گردید عبرت آموخت، و آن که عبرت آموخت چنان است که با پیشینیان زندگی را در نوردید. و عدل بر چهار شعبه است: بر فهمی ژرف نگرنده، و دانشی پی به حقیقت برنده، و نیکو داوری فرمودن، و در بردباری استوار بودن. پس آن که فهمید به ژرفای دانش رسید و آنکه به ژرفای دانش رسید از آبخور شریعت سیراب گردید، و آن که بردبار بود، تقصیر نکرد و میان مردم با نیکنامی زندگی نمود. (شهیدی، همان، حکمت ۳۱، ص ۳۶۵)

فردوسی در آستانه بازگشت رستم و سهراب به لشکرگاه از زبان کاووس چنین آورده است:

تن بد سگالت کند چاک چاک	بدو گفت کاووس یزدانِ پاک
بمالم فراون رخ اندر زمین	من امشب به پیش جهان آفرین
برین ترک بدخواه گم کرده راه	بدان تا تو را بر دهد دستگاه
برآرد به خورشید نام تو را	کند تازه پژمرده کام تو را

(فردوسی، همان، ج ۲، ص ۷۹)

وصف دنیا و ناپایداری آن

شرح اوصاف جهان ناپایداری روزگاران و تحذیر از فریفتگی به جهان از مفاهیم و موضوع‌های مؤکد و جاری در کلام امام است و فردوسی در بیان خصیصه آگاهی‌بخش و غفلت‌زدای اصل ناپایداری جهان و سیر روزگار گذران تحت تأثیر شدید کلام امام(ع) است. فقراتی از این معانی را از نهج‌البلاغه و شاهنامه فردوسی می‌آوریم.

سپه روز اندورن گلشن زرنگار	بباشیم و از باده گیریم کسار
که گیتی سپنج است و پردرد و رنج	به آن کس که با غم زید در سپنج
کس اندر جهان جاودانه نماند	ز گردون مرا خود بهانه نماند
بسی شیر و دیو و پلنگ و نهنگ	تبه شد ز چنگم به هنگام جنگ
بسی باره دژ که دیدم پست	نیآورد کس دست من زیر دست
در مرگ آن کس بکوبد که پای	به اسب اندر آرد بجنبید ز جای
اگر سال گردد فزون از هزار	همین است راه و همین است کار
نگه کن به جمشیدشاه بلند	همان نیز تهمورث دیوبند
به گیتی چو ایشان نبند شهریار	سرانجام رفتند زی روزگاری
چو گیتی بریشان نماند و بگشت	مرا نیز بر ره ببايد گذشت
اگر جنگ سازد تو سستی مکن	چنان رو که او راند از بس سخن

همه مرگ را رانیم پیر و جوان

به گیتی نماند کسی جاودان

(همان، ص ۸۰)

چنین است کردار چرخ بلند

به دستی کلاه و به دیگر کمند

چو شادان نشیند کسی با کلاه

ز ختم کمندش رباید ز گاه

چرا مهر باشد همی بر جهان؟

بباید خرامید بسا همهران

چو اندیشه روز گردد دراز

همی گشت باید سوی خاک باز

اگر هست ازین، چرخ را آگهی

همانا که گشته‌ست مغزش تهی

(همان، ص ۹۲)

جهان را بسی هست از آن سان به یاد

بسی داغ بر جان هر کس نهاد

که را در جهان هست هوش و خرد

کجا او فریب زمانه خورد؟

(همان، ج ۱، ص ۹۵)

و اینک باز گردیم به نهج البلاغه و این مفاهیم و مضامین را در آن پی گیریم.

انظروا إلى الدنيا نظروا الزاهدين فيها الصادقين عنها فإنها والله عما قليل
تزيل ألقاوى الساكنين وتفجع المترفة الأيمن لا يرجع ما تولى منها فآهبر و لا
يذرى ما هو آت منها فينتظرو... (بنگرید بدین جهان نگرستن پارسایان
روی گردان از آن، که به خدا سوگند، آن که در آن مانده و جای گرفته
دیری نباید، و آن که به ناز پرورده و ایمن به سر برده به درد آید. آنچه از
آن رفت و پشت کرد، بازگشتنی نیست، و آنچه آینده است، نتوان دانست
چيست تا در انتظار آن زیست... شهیدی، همان، خطبه ۱۰۳، ص ۹۴).

دارُ بالبلاءِ معروفةٌ و بالعدرِ مغروفةٌ لا تدومُ أحوالُها و لا تسلُمُ نزالُها أحوالُ
مختلفةٌ و تاراتٌ متصرفةٌ العيشُ فيها مذمومٌ و الأمانُ منها معدومٌ و إنما أهلُها
فيها أغراضٌ مستهدفةٌ ترميهمُ بسهامِها و تفتنيهمُ بحسامِها و أظلموا عبادةَ الله
أنكم و ما أنتم فيه من هذه الدنيا على سبيلٍ من قد مضى قبلكم من كان
أطولَ منكم أعماراً و أظمرَ دياراً و أهدأ آفارا أصبحت أصواتهمُ هامدةً و
رياحهمُ راكدةً و أجنادهمُ باليةً و ديارهمُ خالية ... (دنیا خانه‌ای است فرا

گرفته بلا، شناخته به بیوفایی و دغا. نه به یک حال پایدار است، و نه مردم آن از سلامت برخوردار... بندگان خدا بدانید که شما و آنچه در آنید، به راه آنان که پیش از... شما بودند روانید که زندگانی‌شان از شما درازتر بود، و خانه‌هاشان بسازتر و یادگارهاشان دیرپازتر. کنون آواهاشان نهفته شد، و بادهاشان فرو خفته. تن‌هاشان فرسوده گردید، خانه‌هاشان تهی، و نشانه‌هاشان ناپدید... شهیدی، همان، خطبه ۲۲۶، ص ۲۶۰.

پرهیز از ستمگری

این جهان سرانجامی جز مرگ ندارد هر که در هستی می‌آید به دامن مرگ می‌رود و در این انتقال نباید تردید کرد و غفلت ورزید. باید در این جهان کاشت و در سرای آخرت محصولی برداشت: مگر نه اینکه دنیا کشتزار آخرت است؟ مبادا که ستم کنی. هرگاه به خونی تشنه گشتی و خنجر آبگون به خون آلودی، زمانه به خون تو تشنه شود:

هر آنکه که تو تشنه گشتی به خون
زمانه به خون تو تشنه شود

ببالودی این خنجر آبگون

بر اندام تو موی دشنه شود

(فردوسی، همان، ج ۲، ص ۸۵)

چو درد دل بی‌گناهان بود

جهان عرب، خسروان عجم؟

ز بهرامیان تا به سامانیان؟

که بیدادگر بود و ناپاک بود

بمرد او و جاوید نامش نمرد

(همان، ج ۵، ص ۱۳۵)

که با تاج بر تخت ماند بسی

که گیتی سپنج است پر از باد و دم

یکی با گنه برنشاند به گناه

به تاریک دام گناه اندرند

(همانجا)

ستم نامه عز شاهان بود

کجا آفریدون و ضحاک و جم؟

کجا آن بزرگان ساسانیان؟

نکوهمیده‌تر شاه ضحاک بود

فریدون فرخ ستایش ببرد

سر تاجداران نبرد کسی

مکن بی‌گنه بر تن من ستم

یکی را به چاه افکنند بی‌گناه

سرانجام هر دو به خاک اندرند

حال به نهج البلاغه برگردیم و ریشه اندیشه فردوسی را در کلام امام باز یابیم: دستم
ستمگری بسی نکوهیده و گونه‌های آن نیز درجه‌بندی شده است.

حضرت امیر (ع) می‌فرماید:

أَمَا وَإِنْ أَنْظَلْتُمْ ثَلَاثَةَ فِطْلُمْ لَأَ يُغْفَرُ وَ ظَلْمٌ لَأَ يُتْرَكُ وَ ظَلْمٌ مَغْفُورٌ لَأَ يُطْلَبُ فَأَمَّا
أَنْظَلْتُمْ الَّذِي لَأَ يُغْفَرُ فَالشَّرُّ بِاللَّهِ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ (إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ) وَ أَمَّا أَنْظَلْتُمْ الَّذِي
لَأَ يُتْرَكُ فَظَلْمُ الْعِبَادِ بَعْضُهُمْ بَعْضًا الْقِصَاصُ هُنَاكَ شَدِيدٌ لَيْسَ هُوَ جَزَاءً بِالْمُدَى
وَ لَأَ ضَرْبًا بِالسِّيَاطِ... (بدانید که ستم بر سه گونه است: آن که آمرزیدنی
نیست، و آن که واگذاشتنی نیست، و آن که بخشوده است، و بازخواست
کردنی نیست. اما آن که آمرزیدنی نیست، همتا انگاشتن برای خداست- که
بزرگترین ظلمهاست و خدا در قرآن فرمود: «همانا خدا شرک اوران را
نخواهد بخشود.» اما ستمی که بر بنده ببخشایند، ستم اوست بر خود به
برخی کارهای ناخوشایند. اما آن که واگذاشتنی نیست، ستم کردن پندگان
است بر یکدیگر که آن را قصاصی است هر چه دشوارتر. و آن قصاص زخمی
نبودن از کارد- که به تن فرو برند- و یا تازیانه که بر بدن فرود آورند؛
شهادی، همان، خطبه ۱۷۶، ص ۱۸۵).

تابندگی نهج البلاغه
در شعر فردوسی

۲۰

سفارش به احسان و دادگری

به عدل و داد و نیکوکاری نیز در شاهنامه و نهج البلاغه بارها توجه شده و بخشش و
احسان اطعام زبردستان و نیازمندان از مصادیق و ثمرات نیکوکاری است:

همان تخت شاهی بی‌آهو شود	به سه چیز هر کار نیکو شود
جز این نیست آیین ننگ و نبرد	به گنج و به رنج و به مردان مرد
شب و روز پیشش نیایش کنیم	چهارم به یزدان ستایش کنیم
هم او باز دارد گزاینسده را	که اوی‌ست فریادرس بنده را
اگر چند چیز ارجمند است نیز	به درویش بخشیم بسیار چیز

(فردوسی، همان، ج ۴، ص ۱۱۷)

و زین آگهی شد سوی نیمروز به فیروزی گیسو گیتی فروز
ببخشید رستم به درویش زر که نامد گزندی بر آن شیر نر
(همان، ج ۲، ص ۲۶۵)

در عبارت زیر (حکمت ۲۶۴ نهج البلاغه) امیر مؤمنان علی بن ابی طالب می فرماید:
أَحْسِنُوا فِي عَقَبِ غَيْرِكُمْ تُحْفَلُوا فِي عَقَبِكُمْ. (به بازماندگان دیگران نیکی کنید
تا بر بازماندگان شما رحمت آرند؛ شهیدی همان، حکمت ۲۶۴، ص ۴۱۰).

حضرت در آغاز خطبه همام، مردی پارسا که از آن حضرت درخواست کرده بود
سیمای پرهیزگاران را تصویر کند تا وی بهتر آنان را بشناسد. چنین می فرماید:
يَا هَمَّامُ اتَّقِ اللَّهَ وَ أَحْسِنْ فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ
(ای همام از خدا بترس و نیکوکار باش که «همانا خدا با کسانی است که
پرهیزگارند و آنان که نیکو کردارند.» شهیدی، همان، خطبه ۱۹۳،
ص ۲۲۴).

جلیل تجلیل

این پاسخ - که یکی از نمونه های ایجاز و مشتمل بر معانی بسیار است - همام را
قانع نمی کند و درخواست می کند امام این اجمال و ایجاز را به تفصیل کافی بیان دارد.
حضرت صفات پرهیزگاران را که در تقوی و احسان اجمال شده بود، در کل خطبه بیان
می کند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

انسان سازی

فردوسی در این اثر جاویدان خود - که اخلاق و حکمت و پند و ارشاد را همواره در
انسان سازی در جای جای شعرش یاد می کند - نشان می دهد که سیره امام علی (ع) را
پیش چشم داشته است.

که او بتری دارد اندر نهان	مباشید گستاخ با این جهان
به باغ جهان برگ انده مهوی	ازو تو بجز شادمانی مجوی
نبینی همه روزگار درنگ	اگر تاجداری، اگر دست تنگ
بجز تنگ تابوت جای تو نیست	مرنجان روان کین سرای تو نیست
به امید گنج جهان آفرین	نهادن چه باید؟ به خوردن نشین

ز گینی ترا شادمانی است بس
یکی را سرش برکشد تا به ماه
چنین است کردار چرخ برین

کجا آن حکیمان و دانندگان؟
کجا آن که بر کوه بودش کنام؟
کجا آن که سودی سرش را به ابر؟
همه خاک دارند بالین و خشت
تو رفتی و گیتی بماند دراز
جهان سر به سر حکمت و عبرت است
چو شد سال بر شصت و شش چاره جوی
چو چنگ فزونی زدی در جهان
نباشی بر این نیز همداستان

گر او هیچ مهری ندارد به کس
فراز آورد راستش زیر چاه
گاهی این بر آن و گهی آن بر این
(فردوسی، همان، ج ۲، ص ۲۱۶-۲۱۵)

همان رنج بردار خوانندگان؟
رمیده از آرم و از کام و نام؟
کجا آن که بودی شکارش هزیر؟
خنک آن که جز تخم نیکی نکشت
کسی آشکارا نداند ز راز
چرا بهره ماه همه غفلت است
ز بیخی و از رنج برتاب روی
گذشتند از تو بسی همهرهان
یکی بشنو از نامه باستان
(همان، ج ۲، ص ۱۷۱-۱۷۰)

و سیره امام(ع) در نهج البلاغه چنین است:

فَأَقِ أَيُّهَا السَّامِعُ مِنْ سَكْرَتِكَ وَ اسْتَبْطِطْ مِنْ غَفْلَتِكَ وَ اخْتَصِرْ مِنْ عَجَلَتِكَ وَ
أَنْعِمِ الْفِكْرَ فِيمَا جَاءَكَ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِمَّا لَا بُدَّ
مِنْهُ وَ لَا مَعِيصَ عَنْهُ وَ خَالَفَ مَنْ خَالَفَ ذَلِكَ إِلَى غَيْرِهِ وَ دَعَا وَ مَا رَضِيَ
لِنَفْسِهِ وَ ضَعَّ فَعْرَكَ وَ أَحْطَطَ كِبْرَكَ وَ أَذْكَرَ قَبْرَكَ فَإِنَّ عَلَيْهِ مَمْرَكَ وَ كَمَا
تَدِينُ تَدَانُ وَ كَمَا تَزْرَعُ تَحْصُدُ وَ مَا قَدَّمْتَ الْيَوْمَ تَقْدِمُ عَلَيْهِ غَدًا فَاْمُنْهُ لِقَدَمِكَ
وَ قَدَّمَ لِيَوْمِكَ فَالْحَذَرُ الْخَذَرُ أَيُّهَا الْمُسْتَمِعُ وَ الْجِدُّ الْجِدُّ أَيُّهَا الْعَاقِلُ «رَ لَا
يُتَبَّنَكَ مِثْلُ خَبِيرٍ» (پس ای شنونده از پس مستی هشیار باش و از خواب
غفلت بیدار باش، و اندکی بگاہ از شتاب خویش، و بدانچه از زبان پیامبر
امی (ص) به تو رسیده نیک بیندیش! آنچه را که شنیدنش باید، و ترکش
نشاید، آن کس را که جز این گفت، و سخن دیگری را شنفت، رها کن با
آنچه برای خود پذیرفت، ناز خود بنه و بزرگی فروختن بگذار و گور خویش
به یاد آرا که گذرگاه تو بر آن است، و هر چه کنی بر تو تاوان است، و آنچه

گشتی، درو نمایی، و آنچه امروز فرستی، فردا بر آن در آیی. پس جای در آمدنت را بگستران! و برگ آن را از پیش روانه گردان. پس ای شنونده پرهیز! پرهیز! و ای بی‌خبر، برخیز! برخیز! «و کس تو را خبر ندهد چون خدا، که- آگاه است و دانا-» شهیدی، همان، خطبه ۱۵۳، ص ۱۵۱).

نیایش با آفریدگار

از حوزه‌های تأثیر کلام امام (ع) در *شاهنامه*، موضوع نیایش و ارتباط بنده با آفریننده از مسیر دعاست. نخست گزیده‌ای از نیایش فردوسی را می‌آوریم:

بگویم تو را این سخن سر به سر	که تا تو بدانی ایسا پره‌نر
به یزدان یکی آروز داشتم	جهان را همی خوار بگذاشتم
که بخشد گذشته گناه مرا	درخشان کند تیره راه مرا
برد مرمر زین سرای سپنج	نماند به من در جهان بزم و رنج
ز باغ بهشتم دهد خوب جای	بود در همه نیکی‌ام رهنما
	(فردوسی، همان، ج ۴، ص ۱۱۸)
من از آفرینش یکی بنده‌ام	پرسـتندۀ آفرینندۀ بده‌ام
نکردم همی جز به فرمان اوی	نتابم همی سر ز پیمان اوی
به یزدان گرای و به یزدان پناه	بر اندازه زو هر چه خواهی بخواه
جز او را مدان کردگار سپهر	فروزندۀ ماه و ناهید و مهر
و زو بر روان پیمبر درود	به یارانش بر هر یک برفزود
	(همان، ج ۵، ص ۱۳۳)

ناپایداری روزگار و امید به رحمت پروردگار از سخن فردوسی می‌تراود. در این نیایش، که از زبان اندرزگوی اسکندر به داراست، از امیدواری به دیدار فرزند و خویشان خسته و به خدا دل بسته است:

به مردی نگر تا نگویی که من	بدم پیش ازین نامدار انجمن
بد و نیک هر دو ز یزدان شناس	و زو دار تا زنده باشی سپاس
نمودار گفتار من، من بسم	بدین داستان عبرت هر کسم

چنین بود تا بخت بد پیش من	زمین و زمان بنده بد پیش من
گرفتار در دست مردم کشان	ز نیکی جدا مانده‌ام زین نشان
سیه شد جهان دیدگانم سپید	ز فرزند و خویشان شده ناامید
امیدم به پروردگارت و بس	ز خویشان کسم نیست فریادرس
ز گیتی به دام بلا اندرم	برین گونه خسته به خاک اندرم
اگر شهریاری، اگر پهلوان	برین است آیین چرخ روان

(همان، ص ۴۶)

در نهج البلاغه نیایشها و دعاها هم به گونه‌ای مستقل و هم در مطاوی خطبه‌ها و نامه‌ها چقدر زیبا و دلارا آمده است:

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي فَإِنَّ عُدَّتْ قَعْدَةٌ عَلَيَّ بِالْمَغْفِرَةِ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا وَأَيْتَ مِنْ نَفْسِي وَلَمْ تَجِدْ لَهُ رِقَاءً عِنْدِي... (خدایا! بر من ببخش آنچه را که از من بدان داناتری، و اگر بدان بازگشتم تو به بخشایش بازگرد- که بدان سزاوارتری. خدایا! بر من ببخشا وعده‌هایی را که نهادم و آن را نود من وفايي نبود؛ شهیدی، همان، خطبه ۷۸، ص ۵۷)

وَ نَسْتَعِينُ بِهٖ اسْتِغَاثَةً رَاجٍ لِفَضْلِهِ مُؤْمِلٍ لِنَفْعِهِ وَآتِي بِدَفْعِهِ مُعْتَرِفٌ لَهُ بِالطُّوْلِ مُذْعِنٌ لَهُ بِالْعَمَلِ وَ الْقَوْلِ وَ نُؤْمِنُ بِهٖ إِيْمَانًا مِنْ رَجَاءِ مَوْقِنًا وَ آتَابَ إِلَيْهِ مُؤْمِنًا وَ خَنَعَ لَهُ مُذْعِنًا... (از او یاری می‌خواهیم، یاری خواستن آن کس که فضل او را امیدوار است، و بخشش او را در انتظار، و دفع- زیان- را بدو اعتماد دارنده، و فزونی نعمت او را اقرار آورنده، به گفتار و کردار برابر او فروتن و خوار، و بدو می‌گرویم، گرویدن آن کس که با یقین بدو امید دارد و با ایمان روی به او آرد، و برابر او خوار باشد؛ شهیدی، همان، خطبه ۱۸۲، ص ۱۸۹).

اللَّهُمَّ دَاحِيَ الْمَذْهُوَّاتِ وَ دَاعِمِ الْمَسْمُوكَاتِ وَ جَابِلِ الْقُلُوبِ عَلَيَّ فِطْرَتَهَا شَقِيهَا وَ سَعِيدَهَا اجْعَلْ شَرَائِفَ صَلَوَاتِكَ وَ نَوَامِي بَرَكَاتِكَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ الْخَاتِمِ لِمَا سَبَقَ وَ الْفَاتِحِ لِمَا انْفَلَقَ وَ الْمَعْلِنِ الْحَقِّ بِالْحَقِّ... (بار خدایا! ای گستراننده هر گسترده، و ای برافرازنده آسمانهای بالا برده، ای آفریننده دلها بر وفق سرشت، بدبخت بود و یا نیکو سرنوشتا بهترین درودها و پربرترین برکت‌ها را خاص بنده و پیامبر خود گردان، که خاتم پیامبران

پیشین است، و گشاینده درهای بسته- رحمت بر مردم زمین- آشکار
کننده حق با برهان است؛ شهیدی، همان، خطبه ۷۲، ص ۵۴.

پیروی از اهل بیت

مهرورزی به خاندان نبی اکرم (ص) نیز در تأسی به نهج البلاغه در شعر فردوسی
آشکار و منعکس است:

همی خواهم از روشن کردگار
کزین نامور نامسه باستان
که هر کس که اندر سخن داد داد
بدان گیتیم نیز خواهشگرست
منم بنده اهل بیت نبی
سرافکنده بر خاک پای وصی
(فردوسی، همان، ج ۲، ص ۲۱۷)

که من شهر علمم علی‌آم در است
گواهی دهم کین سخن راز اوست
علی را چنین دان و دیگر همین
نبی آفتاب و صحابان چو ماه
منم بنده اهل بیت نبی
حکیم این سخن را چو دریا نهاد
چو هفتاد کشتی پرو ساخته
یکی پهن کشتی به سان عروس
محمد بدو اندرون با علی
خردمند کز دور دریا بدید
بدانست کس موج خواهد زدن
به دل گفت گر با نبی و وصی
همانا که باشد مرا دستگیر
خداوند جوی و می و انگبین
اگر چشم داری به دیگر سرای

گرت زین بد آید گناه من است چنین ست آیین و راه من است
 برین زادم و هم برین بگذرم چنان دان که خاک پی حیدرم
 (همان، ج ۱، ص ۸)

فردوسی در این ابیات اشاره صریح به این دو حدیث پیامبر اکرم (ص) دارد:
 مثلُ اهلِ بیتی کمثل سفینة نوح؛ مَنْ ركبَ فیها نجا (اهل بیت من مانند کشتی
 نجات‌اند؛ هر که در آن نشست نجات یافت).

أنا مدینة العلم و علی بائها، لَمَنْ أَرَادَ الْمَدینَةَ فَالِیَاتِهَا مِنْ بَابِهَا (من شهر
 علم و علی [ع] در آن است، هر که بخواهد وارد آن شهر شود باید از در
 آن بیاید).

تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ تَبْلِیغَ الرِّسَالَاتِ وَ إِتْمَامَ الْعِدَاتِ وَ تَمَامَ الْكَلِمَاتِ وَ عِنْدَنَا أَهْلُ
 الْبَيْتِ أَوْثَابُ الْحِكْمِ وَ ضِيَاءُ الْأَمْرِ... (به خدا که دانستم رساندن پیامها را، و
 انجام دادن وعده‌ها را، و بیان داشتن امر و نهی‌ها را. درهای حکمت الهی
 نزد ما اهل بیت گشوده است، و چراغ دین با راهنمایی ما افروخته است؛
 شهیدی، همان، خطبه ۱۲۰، ص ۱۱۸).

انظروا اهل بیت نبیکم فالزموا سنتهم و اتبعوا أثرهم فلن یمخرجوكم من هدی
 و لن یمیدوكم فی ردی (به خاندان پیامبرتان بنگرید، و بدان سو که می‌روند
 بروید، و پی آنان را بگیرید. که هرگز شما را از راه رستگاری بیرون نخواهند
 کرد و به هلاکتتان باز نخواهند آورد؛ شهیدی، همان، خطبه ۹۷، ص ۹۰).